

تحلیل تقابل زنان با تبعیض و خشونت اجتماعی در دو رمان جزیره سرگردانی و شوهر آهوخانم

شبنم نیکزاد^۱

محمدرضا شاد منامین^{۲*}

ثوراله نوروزی داودخانی^۳

خدابخش اسدالهی^۴

چکیده

در چند دهه اخیر به دنبال تغییرات سیاسی اجتماعی و تغییر نگرش جامعه به مسائل زنان و زمزمه‌های آزادی آنان، داستان‌نویسان توجه خاصی به موضوع زنان داشته‌اند و نوع نگرش جامعه به مسئولیت‌ها و حقوق زنان در آثار آنان نمودار است. بررسی سیمای زنان در ادبیات و جامعه ضروری است؛ لذا در این پژوهش دو رمان جزیره سرگردانی سیمین دانشور و شوهر آهو خانم از علی‌محمد افغانی مورد بررسی قرار گرفت. هدف از نقد این دو اثر بررسی تقابل زنان با تبعیض و خشونت اجتماعی آنان است. مسائلی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است، مواردی چون: جلوه‌های مردسالاری، خشونت علیه زنان، نگرش جامعه به زن، اعتقاد به برتری مرد، ضعف زنانه، فمینیسم و... است. در این بررسی‌ها به کتب جامعه‌شناختی استناد شده است. در پایان مسائلی که در داستان‌ها مورد بحث قرار گرفته است، با یکدیگر مقایسه شده و مشخص شده در هر داستان، کدام یک از عناصر پرننگ‌تر و کدام کم‌جلوه‌تر است. نتایج حاکی از آن بود که در هر دو رمان نگاه منفی جامعه به زنان و وضعیت نابرابر میان آنان و مردان عامل اصلی خشونت و تبعیض نسبت به زنان است.

کلید واژگان: زن، خشونت، سنت، جزیره سرگردانی، شوهر آهوخانم.

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران.

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران. (نویسنده مسئول)

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران.

۴. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران.

مقدمه

زنان در طول تاریخ همواره تحت ظلم و تبعیض قرار داشته‌اند. از مهم‌ترین عوامل تنزل جایگاه زن می‌توان به استبداد اشاره کرد. زمانی که استبداد بر جامعه‌ای حاکم باشد، اثر آن منحصر به پادشاه نیست، بلکه به اطرافیان و سپس طبقات پایین‌تر سرایت می‌کند و از ثمره این‌گونه حکومت‌ها آن است که مردان به دلیل نیروی جسمانی قوی‌تر همواره زنان را تحت ستم و ظلم قرار داده و آنها را تحقیر می‌کنند. به نظر می‌رسد جوّ چنین جامعه‌ای اجازه رشد فضایل را نمی‌دهد. از ویژگی‌های دیگر چنین جامعه‌ای آن است که افرادی تربیت می‌شوند که در برابر قدرت خاضع‌اند و به واسطه ترس، از نهی‌شده‌ها دوری می‌کنند و از آنجا که زن ضعیف است، مرد حقوقش را ضایع می‌کند. با چنین وضعی، زن در نهایت پستی به سر می‌برد و به عنوان همسر با مادر با دختر، منزلت خاصی ندارد و باید مطیع مرد باشد. آنچه بیش از همه مهم است آن است که ریشه این بی‌عدالتی‌ها، رکود و عقب ماندگی فرهنگی است و مسئولیت چنین شرایطی بر عهده کسانی است که جامعه را در جهل و خمودی نگه داشته‌اند، چرا که خودشان از این ره سود زیادی برده و می‌برند. جایگاه زن در هر جامعه‌ای می‌تواند ملاک و معیار مناسبی برای درک رشد فرهنگی آن باشد.

به نظر فتاحی زاده در کتاب «زن در تاریخ و اندیشه اسلامی»، «از بدیهیات تاریخ اسلام است که قانون مداری پس از مدّتی جای خود را به خود محوری و استبداد فردی داد و هر آنچه که به ذهن حاکم خطور می‌کرد، قانون فرض می‌شد. قطعاً در بسیاری از حکومت‌هایی که به نام اسلام اداره می‌شد و می‌شود و خواسته‌های حاکم رنگ دینی می‌گرفت و می‌گیرد، از تعالی زن و مقام و شخصیت او خبری نیست. وقتی زن فقط به تمتعات جنسی، بارداری، تولید مثل و... محدود شود، باعث می‌شود که در کرامت انسانی پست تر از مرد شناخته شود و از آزادی و دخالت در مسائل اجتماعی و حق تعلیم و تعلّم و حتی تصمیم برای آینده خودش محروم بماند. به همین سبب، موقعیت عینی زن در جامعه کنونی با آنچه در کتاب و سنت آمده مغایرت دارد.» (فتاحی‌زاده، ۱۳۹۰: ۲۷۲-۹۶)

در کتاب «فاطمه، فاطمه است» نیز در این باره می‌خوانیم: «بعضی‌ها به عنوان هادی و متفکر و به نام ایمان و عقیده و مذهب، هرگونه شکلی را که از قدیم به میراث رسیده و جزء سنت و عادت شده و گذشتگان بر آن بوده‌اند، تقدس و توجیه می‌کنند و می‌کوشند تا آن را حفظ کنند و قدیمی بودن را با مذهبی بودن یکی می‌گیرند و در نتیجه تغییر را به هر شکلی نمی‌پسندند و با محافظه‌کاری و سنت پرستی و کهنگی و بیزاری از تحول و تجدد، می‌کوشند زن را به این علت که با قدیم خو گرفته‌اند، در همان حال نگه دارند و می‌گویند اسلام این طور خواسته و دین همین شکل را وضع کرده است. اینها دعوت به گمراهی می‌کنند و چه دعوت زیان بخشی! البته این دعوت بی‌ثمر است؛ زیرا سنت‌های کهنه را نمی‌توان به زور مذهب نگه داشت. ولی گاه مسلمانان در برخورد با زنان، از مسیر تعالیم شریعت منحرف شده و روایات مجعول و مدسوس در میان آنان گسترش یافته است؛ از این رو، زنان به ورطه جهل و غفلت از حقوق خود سقوط کرده‌اند. در حقیقت این روزگار، تداوم عصر جاهلیت است و مع الاسف امت‌های اسلامی در عرصه‌های دانش و تربیت هنوز راه گذشتگان را می‌پیمایند و پیرو سنت‌های غلطی چون: زن در خانه شوهر محبوس است و نباید برای دانش اندوزی یا انجام کار از خانه بیرون رود، هستند، که بسیاری از این پندارهای غلط، ارزش‌های دینی تلقی می‌شود؛ گناه این مسأله به گردن متحجرانی است که زن را از مسلم‌ترین حقوق انسانی خود محروم کرده‌اند.» (شریعتی، ۱۳۸۶: ۷۶-۲۷۳)

وقتی مردان بر زنان سلطه یابند و خود را مالک آنان بدانند، فرادستی آنان باعث خشونت و اعمال قدرت بر زنان می‌شود. هم‌چنان که قبلاً ذکر شد، تنبیه بدنی که زنان می‌شوند، نتیجه همین سلطه مردان بر آنان است. گروه مؤلفان، عبدلهی، زنجانی و صادقی در کتاب «بررسی مسائل اجتماعی ایران» معتقدند: خشونت خانوادگی پدیده‌ای است که هم‌چنان که در ایجاد آن، عوامل فردی و مشکلات خاص ناشی از شرایط اجتماعی و خانوادگی نقش دارند، ساختار اجتماعی نیز در بروز آن مؤثر است. خشونت خانوادگی در رابطه‌ای مشخص با ساختار جامعه قرار دارد. در صورت وجود خشونت‌های ساختاری در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی، امکان

بروز خشونت خانوادگی تشدید می‌شود و همیشه در این مواقع، یعنی بروز خشونت از سوی مردان در خانواده، از زنان خواسته می‌شود که این وضعیت را تحمل کنند و طبیعی است که تحمل این شرایط، باعث می‌شود فرزندان تحویل جامعه داده شوند که در تضادهای اجتماعی و خانوادگی راه حلی به جز استفاده از خشونت نمی‌شناسند. (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۸۸)

در ایران، تا چند سال پیش، خشونت خانوادگی به منزله پدیده‌ای اجتماعی مد نظر نبود و به صورت معمول، خشونت به عنوان رفتار نابهنجار فردی در نظر گرفته می‌شد. در سال ۱۳۷۹، در مورد زنانی که از شوهران خود کتک می‌خوردند، یک بررسی کیفی انجام شد؛ حاصل این بررسی، گویای آن بود که انواع خشونت، خشونت روانی چون تحقیر، دشنام و از میان بردن اعتماد به نفس و هم چنین خشونت اقتصادی، در مزیقه مالی دائم قرار دادن زن و خشونت اجتماعی که ممانعت از برقراری روابط اجتماعی زن با دیگران در جامعه است، در مورد زنان اعمال می‌گردد. از آن پس محققان این تحقیق، متوجه تجاوزات و سوء استفاده‌های جنسی شدند. (دهباشی، ۱۳۸۳: ۶۴)

علت اصلی خشونت وجود ساختار اجتماعی پدرسالار در جامعه است. مارتین (۱۹۸۵)، محقق دیگری در حوزه بررسی خشونت خانوادگی، عقیده دارد در جوامعی که ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی آنان بر اساس بی اعتباری، تحقیر، و استثمار زنان شکل گرفته است، خشونت مردان نسبت به زنان، رسم زندگی است. بررسی‌های متعدد ثابت کرده اند که افرادی که در کودکی شاهد خشونت بوده اند، در بزرگسالی و پس از تشکیل خانواده همان رفتار را به کار گرفته اند. (دوبوار، ۱۳۷۲: ۱۶۵) اکثر نظریه‌هایی که در جامعه شناسی مطرح هستند بر رابطه میان خشونت خانوادگی و ساختار اجتماعی تأکید دارند.

در خانواده‌ها تفاوت‌هایی در جامعه پذیری جنسیتی وجود دارد که باعث می‌شود دختران و پسران با هنجارهای اجتماعی متفاوت جامعه پذیر شوند و هر یک نقش جنسیتی خاص خود را فرا می‌گیرند؛ نقشی که برای دختران با فرودستی، وابسته بودن به دیگری و تحمل خشونت همراه است. پسران نیز نقش جنسیتی خاص خود را که با فرادستی، استقلال و مجاز بودن به

انجام رفتار خشن همراه است، فرا می‌گیرند. زنان باید از طریق تحمل رفتار مردان یا تغییر رفتار خود، زندگی خانوادگی را تداوم بخشند و سایه شوهر و پدر را بر سر خود و فرزندان حفظ کنند. رفتار خشن مردان نسبت به همسران خود از طرف جامعه نیز تحمل می‌شود و اعتراضی نسبت به آن صورت نمی‌گیرد. حتی اکثر قوانین به نوعی تنظیم شده اند که متناسب با سلسله مراتب اقتدار مردانه به مردان حقوق برتر از زنان می‌دهد. نیز مشاوران و جلسات مشاوره تنها با زنانی است که در زندگی مشکل دارند؛ زیرا مردان به ندرت تمایل به حضور در این گونه مجالس را دارند. پس می‌توان نتیجه گرفت که، زایش و فرزند پروری و تحرک کمتر زن در پهنه اجتماعی، همواره او را به لحاظ اقتصادی وابسته و دست‌نشانده کرده و زمینه را برای آسیب‌پذیری بیشتر وی فراهم می‌آورد و تا زمانی که ساختار جامعه بر نابرابری اجتماعی استوار باشد و ارزش‌ها و نگرش‌های خشونت در جامعه وجود داشته باشد و تحمل گردند، تا زمانی که دگرگونی‌های اساسی در قوانین جامعه ایجاد نشود و تسهیلات لازم در اختیار افراد قربانی از جمله زنان، قرار نگیرد، و هم‌چنین تا زمانی که انجام دادن هر نوع عمل خشن در جامعه مورد تقبیح قرار نگیرد، امکان برخورد با این پدیده، یعنی خشونت، وجود ندارد. (علیزاده، ۱۳۷۷: ۸۹)

با پیشینه‌ای که بیان شد، این تحقیق تلاش دارد تا تقابل زنان را در دو رمان شوهر آهو خانم و جزیره سرگردانی مورد بررسی قرار داده و مقایسه کند.

تقابل زنان با هنجارهای سنت‌گرایانه اجتماعی در رمان جزیره سرگردانی آزادی / عدم آزادی در روابط اجتماعی زنان

وضعیت زنان در جزیره سرگردانی این است که آنها وقت کمی را صرف مطالعه و تحقیق و بیشتر وقتشان را صرف مبارزه یا کار اجتماعی می‌کنند. در کنار تحصیل به کار دیگری هم اشتغال دارند، این دانشجویان تقریباً مشکل اقتصادی چندانی ندارند، و وضعیت دختران دانشجو در جزیره سرگردانی چنین است که دخترانی که در جوانی به دانشگاه می‌آیند و گرفتار

عشق‌های تند و پر احساس می‌شوند. چند تن از این دختران گرفتار عشق همکلاسان خود می‌شوند که «هستی» قهرمان داستان یکی از آن نمونه‌هاست که عاشق مراد می‌شود و در ماجرای اولین برخورد آنها می‌خوانیم: «آن روز که برف می‌آمد، دانشجویان پسر دانشکده حقوق با گلوله‌های برفی به دخترهای دانشکده هنرهای زیبا حمله کردند. یکیشان هستی را بغل و یک گلوله برف در شکاف یقه پیراهنش انداخت و خواست ببوسدش، هستی تقللاً کرد و پایش لغزید و به زمین افتاد. گلوله‌های برف از هر طرف باریدن گرفت. پسری دستش را گرفت و از زمین بلندش کرد. پسر، برف‌ها را از پالتو هستی تکاند. هستی پایش درد می‌کرد. گفت: نکند پام شکسته باشد... پسر روی زمین نشست و کفش هستی را از پایش درآورد و به قوزک پایش دست کشید. گفت: نترسید، پایتان شکسته.» (دانشور، ۱۳۹۵: ۱۷۶)

تردید زنان نسبت به ارزش‌های دنیای مردانه

زنان در این رمان ارزش‌های نمونه پذیرفته شده جامعه را مورد پرسش قرار می‌دهند این زنان ارزش‌های دنیای مردانه را با تردید می‌نگرند. هر دو رمان خانم دانشور مضمونی سیاسی، اجتماعی دارد و زنان رمان‌ها، دارای تفکر سیاسی هستند. مسأله زنان و فعالیت‌های سیاسی آنان از دوره بیداری و عصر مشروطیت، شتاب بیشتری پیدا می‌کند و به تدریج، ادبیات سیاسی زنان، که در گذشته‌های دور کم‌رنگ بود، پایه‌گذاری می‌شود و شاخ و برگ می‌گیرد و جایگاه واقعی خود را به دست می‌آورد. در کنار زنان فعال سیاسی، تعداد بانوان عرصه آفرینش‌های ادبی - هنری رو به فزونی می‌نهد و اندیشه‌های نو، که کمتر در متون گذشته، زنان وجود داشتند، متولد می‌گردد. افکاری همچون وحدت ملت، قدرت و آرامش میهن، دوری از جنگ، بدی، نامردمی‌ها و بیان واقعیت‌های ملموس جامعه همراه با طنز و انتقاد، به نثر حالتی دگرگونه می‌دهند. (دستغیب، ۱۳۸۳: ۳۰۵)

در این داستان، «هستی و زری دو شخصیت جذّاب و واقعی هستند که در جزیره سرگردانی و سووشون نمایان می‌شوند و خصایل زن طبقه متوسط و تحصیل کرده ایرانی را به نمایش

می‌گذارند. زری که در آغاز رمان سووشون شخص بی طرفی است و می‌کوشد مانع از ورود نتایج مبارزه سیاسی یوسف خان به خانه اش شود، در پایان رمان و پس از شهادت شوهرش متحوّل می‌شود و به میدان مبارزه می‌آید و عزم می‌کند به دست پسرش (خسرو) تفنگ بدهد.» (دانشور، ۱۳۹۵: ۳۳۸)

در فرازی دیگر از این داستان، برادر یوسف می‌خواهد وکیل شود و برای این کار نوکر دست به سینه حاکم و انگلیسی‌ها شده است. او تا این زمان اهل نماز خواندن نبوده است، اما برای عوام فریبی پشت سر روحانی سرشناس شهر به نماز می‌ایستد. خانواده برادر مقتولش را از عزاداری باز می‌دارد. او نیز آدمی خیر و مهربان است. به پسرش علاقه دارد. به برادرش علاقه دارد و سعی می‌کند او را از کارهایش باز دارد. دلسوز خانواده برادرش است و در همه مراحل در کنار آنهاست، اما فرقی که با یوسف دارد این است که می‌خواهد از شرایط به نفع خود استفاده کند و چندان به فکر خدمت به مردم دیگر نیست. مبارزان دینی، طرفداران دکتر شریعتی، روشنفکران و گروهی از مردم ستم‌دیده به میدان می‌آیند، تا جایی که حتی به مبارزه مسلحانه کشیده می‌شوند. گفت و گویی‌هایی که در این زمینه میان شخص عمده داستان: هستی و کسانی مانند مراد، سلیم، فرهاد و... در می‌گیرد، درباره رهایی دادن جامعه از نظام جابرانه شاه و استقرار حاکمیتی عادلانه است. یکی از مبارزان می‌گوید: «نبردی چریکی می‌تواند نیروی انقلابی توده‌ها را به حرکت در آورد. باید ملت را از گنداب روشنفکری خلاص کرد. افسانه ثابت و جزیره ثابت را رسوا کرد. (همان: ۱۶۵)

در ابتدای این داستان شاهد عشق هستی به مراد هستیم. مراد نیز هستی را دوست دارد. اما به خاطر شرایط ویژه‌ای که در آن قرار دارند، مراد حاضر به ازدواج نیست. این در حالی است که رفته رفته سن هستی بالا می‌رود و به توصیه مادرش و دیگر اطرافیان، او باید هرچه زودتر، شوهری برای خود دست و پا کند. تا آنکه توسط مادرش با سلیم آشنا و به تدریج به او علاقمند می‌شود. اما همچنان دل در گرو عشق مراد دارد و قلباً او را ترجیح می‌دهد. خاصه آنکه از نظر تفکر، در نقطه مقابل سلیم قرار دارد؛ در حالی که با مراد، همفکر و همدل است.

«... یک نیمه خواستگار (سلیم) پیدا کرده ام. کمی هلش بدهم به دام می‌افتد. آمده ام از شما بیروم هلش بدهم یا نه؟ متأسفانه عشق مراد، دستم را از پشت بسته.» (همان: ۶۹) با شنیدن پاسخ منفی مراد در مورد ازدواج، هستی به سلیم قول ازدواج می‌دهد. ضمن آنکه سرکشی غرایز جنسی در هستی نیز، به کمک این ماجرا می‌آید و سبب می‌شود که او بر سر برخی اختلاف نظرهای خود با سلیم پا بگذارد. در نتیجه، صیغه عقد موقت بین خودشان می‌خوانند و مشغول تهیه مقلّمات عروسی می‌شوند.

هستی به حاشیه نشین‌ها می‌گوید حرف روحانی را گوش کنید و خودش زن یک آدم مذهبی می‌شود. این ازدواج روی کاغذ است. ضمانت اجرایی ندارد.

در خواب پایانی هستی می‌بینیم که «کلید طلایی عظیمی در دست هستی است. قره قاشقا می‌گوید: اینک درآی. این کلید به همه قفل‌ها می‌خورد... می‌پرسد: پس پاسخ عشق است؟ اما قره قاشقا است که جواب می‌دهد: یک بعد آن عشق است.» (همان: ۳۲۵)

رابطه زن و مرد

ویژگی اصلی و ساختار واقعی داستان‌های سیمین دانشور این است که ساختار اصلی رمان سووشون، بر دوگانگی استوار است. رابطه زن و مرد، برون و درون، فکر و عمل، واقعیت و آرزو... در وجه ملموس، داستان سووشون داستان رابطه زری است و یوسف، زن در خانه و مرد بیرون از خانه که با توجه به مکان داستان می‌توان گفت رابطه بیان عرصه خانه، حیطة آشنائی زری است که با عناصری مانند گوشواره، خسرو، اسب خسرو و یوسف در برابر جهان بیرون که در گذشته دور مهربان می‌نماید، اما اندک‌اندک متخاصم می‌شود. گوشواره زری را به غارت می‌برند (در ظاهر غاریه می‌گیرند)، اسب خسرو را می‌برند، و سرانجام جنگ نیز به خانه سرک می‌کشد و همچنان جهان بیرون نیز، ابتدا «کلو» و سرانجام یوسف را به غارت می‌برد. با این تفاوت که با کشته شدن یوسف و حذف یک سطح، زری با پذیرش خطر درگیری، جانشین یوسف می‌شود و در پایان هم زری است و هم یوسف.

احترام به آزادی‌های بنیادی زن، که درون مایه جهان بینی دانشور را تشکیل می‌دهد، تلاش برای برابری ترازوی زنانگی مردانگی و برقراری تعادل است. و نظر مراد درباره برابر بودن زن و مرد هم چنین است که می‌گوید: «من و تو با هم می‌توانیم یک موسیقی هم آهنگ بسازیم. سیم‌های زیر تار، زنانه است و سیم‌های بم، مردانه، و تلفیق این دو است که موسیقی دل نواز زندگی نواخته می‌شود.» (دانشور، ۱۳۹۵: ۱۵)

در جزیره سرگردانی، خانه و زن در مقام حصار ایمنی و پناهگاه آدمی به تصویر کشیده می‌شود. همین که زن از وظایف اصلی خود سرباز زند این حصار فرومی‌ریزد. چنانکه در بی‌بند و باری «عشرت» مشاهده می‌کنیم. این بی‌بند و باری به جایی می‌رسد که نزدیک است، گنجور، مرد خانه را به ورطه سقوط بکشاند، و فقط پس از توبه «عشرت» است که خانه و مرد خانه و فرزند آنها به ایمنی می‌رسند. البته تقابل زن و مرد و خانه و بیرون از آن هرگز خالی از تنازع و تنش نیست. زری هم در هراس است که روزی در برابر یوسف بایستد. هستی نیز در آغاز بین انتخاب سلیم یا مراد، معلق است و سرانجام نیز چون از مراد سرمی‌خورد، به سلیم نزدیک می‌شود و او را در قالب خواست‌ها و باورهای خود می‌ریزد.

زن و فمینیسم

در تعریف فمینیسم، آن را «اعتقاد به برابری حقوق، فرصت‌ها، امکانات و منزلت اجتماعی زن و مرد، تلاش در جهت از بین بردن سلطه جویی جنسی (مردسالاری)، پایان بخشیدن به ستم، تبعیض و خشونت علیه زنان می‌داند.» (محمودیان، ۱۳۸۰: ۵۸)

سیمین دانشور از همان نخستین داستان کوتاه خود، تا آخرین اثرش درگیر عوالم زن گرایانه بوده است. آنچه ذهن نویسنده را به خود مشغول می‌کرده و تا مدت‌ها از استقلال و فردیت دید فلسفی و فراگیر وی نسبت به زن باز می‌داشته، مقولاتی کلی، مجرد و مطلق چون هنجارهای اخلاقی، وجدان، کام خواهی و نام جویی زن، وظیفه مادری، سرکوب احساسات و عواطف عاشقانه، احساس گناه، معصومیت و قداست زن، پاسداری از حریم

امن خانواده از یک سو و خودکامگی، بی وفایی مردان از روی دیگر بوده است. (دانشور، ۱۳۹۵: ۵۸)

سیمین دانشور در جناح چپ جنبش فمینیسم قرار دارد، در حوزه گرایش سیر می کند که می خواهد شأن اجتماعی زن را بالا ببرد و ستم‌هایی را که بر او رفته و می رود آشکار سازد و نشان می دهد که زن و مرد می توانند همدوش هم در کارهای اجتماعی شرکت کنند. توران خانم نوریان و زری دو زن کارآمد و مهرورزند که به ارزش کار خود واقفاند و اعتبار زن‌ها را در استقلال، انجام وظیفه و بروز شخصیت آنان می دانند و می یابند. اما البته تحول اجتماعی مسیری هموار و صاف و ساده را طی نمی کند. در این طریق، تنش‌ها، کنش و واکنش‌ها، رویش و ریزش‌های بسیار در کار است. در راه تحول بسی چیزها فرومی رود و چیزهای دیگری پدیدار می گردد. در این برهه دشوار، طبیعی است که «سرگردانی» هم پیش بیاید. «هستی» در رمان «جزیره سرگردانی» مظهر این تنش و تحول سرگردانی است. او می خواهد کاری به کار سیاست نداشته باشد، اما سیاست دست از سر او بر نمی دارد. «هستی» دختری است که بوی تجدد و هنر به دماغش خورده و نمی تواند با زندگانی عادی کنار بیاید. اما سلیم که نماینده محافظه کاری است این گرایش او را نمی پسندد و می گوید: «هستی باید با خودش کنار بیاید. فعلاً او میان سیاست و عشق و کارمندی اداره و کفر و ایمان در نوسان است.» (همان: ۲۹۲)

گرچه تنش‌های اجتماعی و سیاسی و اجتماعی وصف شده در آثار دانشور غالباً وضع دو قطبی بودن را از دست می دهند و تضادهای اقتصادی و سیاسی را به تضادهای فکری فرو می کاهند یا به نوعی در دو سویه جمع آوردن متضاد به پایان می برند، اما با این همه طرح مشکل‌ها از سوی نویسنده که با مبالغی از وسعت نظر و توجه به واقعیت‌های ریز و درشت جامعه ما همراه است، نشان از بینشی متفکرانه دارد و در جهانی به دقت واکاوی می شود. نکته دیگر اینکه سووشون و بیشتر قصه‌های او (واقع‌گرایانه) اند و نیز برخی عناصر مشروط (رؤیا، قصه و افسانه) که به طور ماهرانه‌ای در داستان‌های او به کار گرفته شده است، به خواننده کمک می کند تا به مفهوم فلسفی، اخلاقی و تاریخی این آثار پی ببرد. (دستغیب، ۱۳۸۳: ۳۱۵)

زن، سنت و سنت شکنی

در جزیره سرگردانی، زنان با تفکر سنتی، زندگی سنتی، و خواستگاری و ازدواج سنتی زیر سؤال می‌روند و مسأله چند زنی و تنوع طلبی مردان مطرح می‌شود. هم چنین کار بیرون از خانه زنان و نقش آفرینندگی، بدبینی مردان نسبت به زنان و کنترل آنها، کوشش برای تعریف زن و مرد و ارزیابی رابطه آنها، مبارزه شخصیت‌های اصلی داستان برای کسب برابری و احقاق حقوق زنان، و انتخاب قهرمان زن و دیگر شخصیت‌های زن داستان، از مهم‌ترین نشانه‌های ستیز با مرد سالاری در این رمان محسوب می‌شود. همین نشانه‌ها را با شدت و ضعف در آثار دیگر این نویسنده می‌بینیم. در جزیره سرگردانی، مادر سلیم هم، هستی را به حمام سونا می‌خواند تا او را بپسندد یا نه؛ و هستی از این کار مادر خود و مادر سلیم ناراضی است: «نه واقعا بله بران می‌کردند. خودشان می‌بریدند و خودشان می‌دوختند.» (دانشور، ۱۳۹۵: ۱۹) و نوع پرسش‌های پدر مراد از هستی، که بیشتر شبیه بازجویی ساواکی‌ها از زندانیان سیاسی بود، نمونه‌ای است از تفکر حاکم بر ازدواج سنتی. ازدواجی که با چنین مشخصاتی صورت گرفته باشد، در بیشتر موارد با مشکلاتی رو به رو است. بخش زیادی از ازدواج‌ها در داستان‌های دانشور بی مشکل نیست.

گاهی شخصیت زن داستان استقلال شخصیتی ندارد. چنین جامعه‌ای باید تغییر کند و مراد در مبارزه سیاسی خود به دنبال تغییر چنین جامعه‌ای است؛ جامعه‌ای که پدرش و حکومتی که محصول کارخانه اش امثال پدر او بودند یک نماد آن بود: «پدرم از زن چه می‌فهمد؟ یک اسپر. از فرزند چه می‌خواهد؟ یک اسپر دیگر.» (همان: ۱۶۷) پدری که حیا را مخصوص زنها می‌داند و به زن به یک مال الاجاره می‌نگرد. نکته‌ای که در اینجا باید ذکر شود این است که این فرهنگ مرد سالار، خود به خود به پسران و دختران خانواده‌ها منتقل می‌شود. نویسنده به مقتضای موضوع اثر، سنت و هویت ملی را نیز چون اشخاص داستان سرگردان کرده است. همگان با سنت بازی می‌کنند، از احمد گنجور، دلال آمریکایی، گرفته تا سلیم که میان مفاتیح الجنان، و حلیه المتقین، زاد المعاد، آرای دکتر شریعتی، عرفان هندی، تذکره الاولیاء، تاجری تکمه در بازار، روحانیت انقلابی و... سرگردان است.

زن و درگیری با مشکلات اقتصاد

در جزیره سرگردانی کار کردن زن برای بیرون رفتن از سلطه اقتصادی مرد تحسین شده است. هستی در جزیره سرگردانی به حفظ هویت زنانه و در عین حال به مشارکت در اجتماع و استقلال مالی زن معتقد است و در پاسخ سلیم که از هستی می‌پرسد آیا بعد از ازدواج به کارش ادامه می‌دهد یا نه، می‌گوید: «البته. برای استقلال مالی. خودتان که بهتر می‌دانید نتیجه سلطه اقتصادی مرد، استثمار هر چه بیشتر زن است» ولی سلیم که جامعه خود را خوب می‌شناسد، می‌گوید:

«نمی‌خواهم زنم هم در خانه کار کند و هم در اداره، هم بچه داری کند و هم شوهر داری، فرسوده می‌شود. فکرش را بکنید، بچه‌ها را صبح سحر از خواب ناز بیدار کردن و مثل توپ فوتبال به عمه و خاله و مادر بزرگ پاس دادن تا خانم برود اداره، آیا کار درستی است؟» (دانشور، ۱۳۹۵: ۴۱)

چیزی که سلیم فرخی به آن اعتقاد ندارد و زنانگی و هنر را برای هستی کافی می‌داند و همین مسأله، به علاوه روحیه مرد سالار سلیم که زن را مثل موم در دست خود نرم می‌خواهد، مانع ازدواجش با هستی می‌شود. (همان: ۱۶۶)

زنان طبقه متوسط جدید (شهری) در داستان‌های دانشور عمدتاً به کار اداری اشتغال دارند؛ نمونه‌های آن را می‌توان در داستان‌های دانشور به وضوح مشاهده کرد. به عنوان مثال در داستان جزیره سرگردانی، زنانی دیده می‌شوند که کارمند هستند، زنان کارمندی که در داستان‌های دانشور آمده اند همه اهل زندگی هستند و در آثار دانشور تنها جایی است که از زنان کارمند و مشکلات زندگی آنها صحبت می‌شود. زنانی که تازه وارد فضاهای مردانه می‌شوند و باید مشکلات این ارتباط را علاوه بر مشکلات کار تحمل کنند، ویژگی خاصی که این زنان را از کارمندان داستان‌های دیگر و حتی زنان داستان‌های نویسندگان دیگر جدا می‌کند، محبت مادرانه آنها نسبت به دیگران است. حتی به همکاران، شاگردان و ارباب رجوع خود با نوعی محبت عمیق رفتار می‌کنند.

هستی قهرمان داستان جزیره سرگردانی، کارمند است و منشی آنها هم یک کارمند زن است به نام فخری. و توران خانم مادر بزرگ هستی هم معلّم است و هم دانشجوست و مادرانه همکلاسانش را نصیحت می‌کرد «پسرها و دخترها به او روی می‌آوردند و پیش او درد و دل می‌کردند غم دخترها یا غم عشق بود یا سردرگمی سیاسی. پسرها بیشتر درماندگان سیاست بودند. توران خانم پا در میانی می‌کرد و غالباً عشاق را به همدیگر می‌رساند، اما سرگشتگان راه سیاست از دختر و پسر را در خود جمع می‌کرد و مادرانه نصیحتشان می‌کرد که درسشان را بخوانند.» (همان: ۱۴۷) عشرت از سلیم پرسید: یعنی هستی کارش را ول بکند؟ سلیم گفت بله. عشرت گفت: آن وقت افسرده می‌شود. (همان: ۲۹۲)

سلیم گفت: «زن‌های مرفّه ایرانی کار زیادی ندارند و نیازی به درآمد زن نیست. کُلفت و نوکر هم کارهای ملال آور را می‌کنند. عشرت گفته بود: از کجا معلوم هستی زنِ مرد مرفّه‌ی بشود؟» (همان: ۲۹۲)

بخش عمده‌ای از زنان طبقات سنتی و فرودست در داستان‌های دانشور نیز به کُلفتی، رختشویی، اتوکشی در خانه بزرگان و خارجی‌ها اشتغال دارند؛ مشاغلی که هیچ‌گونه تأمین جانی و مالی برای آنان ندارد؛ چنانکه در جزیره سرگردانی می‌خوانیم: هستی و مامان عشی به سرسرا که می‌رفتند مامان عشی گفت: «پسینا حقش است حقوقش ماهی صد دلار است که احمد گنجور حواله می‌کند برای خانواده اش در فیلیپین. اما عایداتش با انعام و مخلفات می‌شود دویست دلار.» (همان: ۲۵۷)

زن و ایستادگی در برابر تبعیض

دانشور که چندان ارادتی به جنس مرد ندارد، در بیشتر آثارش به این ماجراجویی‌ها اشاراتی دارد. نخستین کوشش ادبیات فمینیستی در ایران، اعتراض به نمود مرد سالاری ادبی می‌باشد. برای اینکه تصویری شفاف و ملموس از این نمود ادبی ارائه دهیم، به انتخاب نام مستعار در نوشته‌های نویسندگان زن اشاره می‌کنیم که نشان می‌دهد نویسندگان زن جرأت نمی‌کرده اند

اثر خود را با نام واقعی و زنانه خود انتشار دهند و به خاطر چیرگی فرهنگ و ذهنیت مرد سالارانه، ترجیح می‌داده‌اند با نفی جنسیت زنانه خود، آثارشان را به گونه‌ای موجه‌تر منتشر سازند. برای مثال، دانشور در مقالاتی که در دهه ۱۳۲۰ برای رادیو تهران و روزنامه ایران می‌نوشت، نام مستعار «شیرازی بی‌نام» و «نه حتی شیرازی گم‌نام» را برای خود برگزیده بود. (محمودیان، ۱۳۸۰: ۷۴)؛ زیرا می‌دانستند که در آن دوره جنسیت نویسنده بر استقبال از آن اثر تأثیری بسزا دارد.

تبعیض‌هایی که بین زن و مرد وجود دارد مثلاً: هستی از اینکه قسمت عمده خانه‌ای که خود و بی‌بی جان و شاهین در آن‌اند، از آن شاهین است. با پرسش روبرو است: اما چرا باید ارث پسر دو برابر سهم دختر باشد؟ عشرت یا مامان عشی مادر هستی است که اکنون زن مرد پولداری پیوسته با دستگاه دولت و آمریکایی‌هاست و با ولنگاری‌های خویش در فکر شکستن سد جنسیت است تا به خیال خود آدم شود و با تترسی، با مردان دله و هیزی می‌آمیزد که با بوی عطرها جور واجور و «ال. اس. دی» و «گراس» شب‌های خود را پر می‌کنند. او پیوند هستی است با دنیایی که از نداری مادر بزرگ، فرسنگ‌ها دور است. عشرت گونه‌ای است از آدم‌هایی با فرهنگ زورگویی و بهره‌کشی زمانه، پاک بودن را از آنها می‌گیرد و زمانی هم که به خویشان خود باز می‌گردند، خود را هراسان و پشیمان می‌یابند. غافل از اینکه «شکستن سد جنسیت یعنی برابری جنسیت. به دیگر بیان همه از زن و مرد در جامعه با برابری در همه کارها همکاری داشته باشند. نگاهبانی شناسه زنانه و همزمان با آن بازیابی خودگردانی درآمدی...» (دانشور، ۱۳۹۵: ۲۴۵)

سلیم گفت: «هستی خانم نمی‌دانند چه می‌خواهند، اگر من جای هستی خانم بودم، زنانگی و هنر را انتخاب می‌کردم. عشق و هنر، خواهران توأم‌اند. برای زن هنرمند، مسأله زن بودن مطرح نیست. هم مردها و هم زن‌ها قبولش دارند و بنابراین با مرد مساوی است و نقش زنانگی خود را با غرور بر عهده می‌گیرد.» (همان: ۲۹۲)

اعتراض به مردان

اعتراض به رفتارهای ناهنجار مردان با تأکید بر برخی از خصلت‌های عشرت‌طلبی و ناهنجاری‌ها و ناسازگاری‌های آنان. شخصیت‌های مرد داستان‌های دانشور، به استثنای معدودی از آنها، به نحوی دچار تنوع خواهی، عشرت‌طلبی، و سایر ناهنجاری اخلاقی و اجتماعی اند. اثری از دانشور را نمی‌توان دید که از تنوع‌طلبی مردها خالی باشد: «مردها عاشق تنوع‌اند. از یک مرد نامسلمانش هم نمی‌توان توقع داشت که تمام عمر با یک زن سر بکند.» (همان: ۲۷۳)

پدر یوسف عاشق سودابه هندی است (همان: ۲۶). همه شهر از این عشق باخبرند. مرد رندی که آخرش هم نفهمیدیم کی بود سفارش یک عالمه پرده قلمکار به اصفهان داده بود، با نقش شیخ صنعان و زیر نقش نوشته شده بود: «شیخ صنعان با مریدش می‌رود شهر فرنگ» یک پیرمرد انگشت به دهان شیخ صنعان بود که عمّامه و عبا و ردا داشت عین حاج آقا. و مریدها سر به دنبالش گذاشته بودند و دختر قرشمال هم در بالا خانه‌ای نشسته بود. (همان: ۷۵)

در جایی دیگر در همین رابطه عزت‌الدوله می‌گوید: دیگر آخری‌ها دست از رو برداشته بود و خانم می‌آورد خانه. اول در حیاط بیرونی و آخر سری در اندرونی. آخری‌ها عاشق خانم صدتومانی شده بود. می‌گفت شأن خانم صدتومانی اجل از این است که ببرمش حیاط بیرونی. روی تخت که روی حوض می‌زدیم می‌نشستند و من سینی می‌گرفتم و برایشان می‌فرستادم. تنباکو را در عرق خیس می‌کردم و قلبانش را چاق می‌کردم. به کمرش بزند. اول روی تخت نمازش را می‌خواند و بعد می‌نشست به عرق خوری. می‌گفت: «لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری.» (همان: ۹۳)

تقابل زنان با هنجارهای سنت‌گرایانه اجتماعی در رمان شوهر آهو خانم

وابستگی زنان به مرد

همه زنان این رمان در برابر قدرت مرد استقلال و آزادی خود را از دست می‌دهند. هر دو روی سکه زن چه نیک نفس و بردبار، چه عشوه‌گر و لذتجو، کدر و ناشناخته است. زنها آن

طور که باید و شاید حضورشان پیدا نیست، تنها در آینه وجود مردان می‌توان آنها را دید. در نظام خانوادگی سنتی، زن شأن و جایگاهی ندارد و وجود او در کنار مرد است که ارزش و نمود پیدا می‌کند: «زن آن مروارید اصلی است که اگر در گردش نیاویزند خاصیت زنده بودن و شفافیتش را زود از دست خواهد داد.» (افغانی، ۱۳۹۵: ۱۹۲)

زنان خود نیز به این وابستگی معترفند و پذیرفته اند که در سطحی پایین تر از مردان قرار گرفته اند. در جایی هما به میران می‌گوید: «من چه گناهی کرده ام که باید به اسم این که زنم همیشه روزگار چشم به دست تو که مردم هستی دوخته باشد شما مردها اگر بخواهید می‌توانید مستقل از وجود زن زندگی کنید اما ما زنها نمی‌توانیم زندگی ما مثل گل‌سنگ طفیل شماهاست.» (همان: ۶۲۱)

سلطه‌پذیری

زنانی که اسیر چنبره قواعد خشک و بی انصاف جامعه مردسالاری هستند جز تمکین و تسلیم راهی نمی‌شناسند، چه زن پاکدامن و عفیف که به حفظ نظام خانواده می‌اندیشد و چه زن عاشق پیشه و طناز که توجه به کانون گرم خانواده ندارد، هر دو در برابر حاکمیت بلا منازع مرد تسلیم، مطیع و فرمانبردارند. «شوهر آهو خانم در واقع غمنامه زن ایرانی و سند محکومیت سرنوشتی است که در سال‌های روایت شده برای زنان وجود داشته است.» (سپانلو، ۱۳۸۱: ۱۷۰) و حاکم بلا منازع زن، مرد است و هر گونه که بخواهد با او رفتار می‌کند و زن چاره‌ای جز تسلیم و اطاعت ندارد: «به این جهت که زن موجود کامل نیست، مصلحت خود اوست که باید این طور باشد. ما در کتاب آسمانی آیه داریم که زن باید مطیع اوامر مرد و وسیله تمتع او باشد. مرد خدای کوچک زن است.» (افغانی، ۱۳۹۵: ۶۲۱)

توصیفی که میران درباره آهو خانم دارد، مطیع بودن زن را روشن تر بیان می‌کند: «زن مثل یک بره، مطیع و به همان اندازه سلیم النفس و سازگار است، هر چه من بگویم غیر از آن را قبول نخواهد کرد.» (همان: ۱۹۳) و خلاصه آنکه: تمام زنان این داستان مطیع و فرمانبردار

شوهرند و حاکمیت او را بر خود پذیرفته اند. اکرم که با همه شیطان صفتی و آب زیر کاهیش از شوهر بی مسئولیتش حساب می‌برد، نقره که دست کم ماهی یک بار از شوهرش کتک می‌خورد، هاجر که با همه بیماری و ناتوانیش باز برای شوهر جوهر می‌کوبد و... حتی هما با همه روحیه آزاد در نهایت خود را ناچار به اطاعت از شوهر می‌بینند.

خشونت علیه زنان

«خشونت زمانی رخ می‌دهد که فرد دارای اقتدار بدنی، روانی، اجتماعی و اقتصادی از قدرت خود، خلاف تمایل دیگری برای وادار کردن شخصی به رفتارهای دلخواه خود استفاده کند. از آنجا که مردان به منابع قدرت بیشتری دسترسی دارند، امکان بروز خشونت از جانب آنها بیشتر است.» (راسل، ۱۳۸۷: ۱۳۸۸) خشونت‌ها شامل دو نوع زیر می‌شوند:

الف) - خشونت پنهان در جوامع سنت گرا عموماً هر گونه تشخیص مستقل برای فرد، به ویژه زن، به رسمیت شناخته نمی‌شود و همواره ارزش‌ها بر محور یک نواختی دور می‌زند. که در این محور کمتر کسی امکان می‌یابد، شخصیت مستقل خود را بروز دهد؛ از این رو برای گسترش این فضا، ارزش‌هایی همچون مطیع بودن، ناتوانی، تقیه و اختفای شخصیت حقیقی، به انواع گوناگون در هیأت فرهنگ بازدارنده متجلی می‌شود. خشونت‌های پنهان خود به زیر مجموعه الف) «خشونت‌های اقتصادی مانند استثمار، ناامنی شغلی، محرومیت مالی، شغل کاذب و... ب) «خشونت روانی» مانند نگاه ارو تیک (یا جنسیتی)، تجاوز، خودکشی، طلاق، ترک همسر، انگ زدن، نازایی و... تقسیم می‌شوند.

ب) - خشونت آشکار: خشونت آشکار نیز به تهدید، کتک و دشنام تقسیم می‌شود. زنان اغلب به دلیل تعصب مردان، گرفتار خشونت خانگی می‌شوند. در خشونت‌های خانوادگی حمله به قسمت سر و صورت زن به وفور دیده می‌شود. هنگامی که مردان احساس می‌کنند، ریاست و اقتدارشان در معرض تهدید است، خشونت‌ها شکل حادثی به خود می‌گیرد؛ به طوری که رفتارهای تهاجمی سید میران زمانی شدت می‌گیرد که کلام و منطق، قدرت خود را

از دست می‌دهد و او برای کسب قدرت و نمایش توانایش، زیر دستان خود را فدا می‌کند: «سید میران چنان خون جلوی چشمانش را گرفته بود که به کلی حال خود را نمی‌فهمید و نمی‌دانست چه می‌کند. روی سر زن که رسید چوب دست سنگین را به هوا برد و مثل آن که بر پشم بکوبد بی‌محابا بر فرقه‌ش فرود آورد. آهو ناله دردناکی کرد و در غلتید.» (افغانی، ۱۳۹۵: ۳۱۸)

یا «سید میران ببر آسا به طرفش یورش برد. میان او و زن بینوا سماور بزرگ مسوار حایل بود مرد جنون زده بی‌آنکه به عاقبت هراسناک عمل خود ببیندیشد سماور را که آب آن هنوز از جوشیدن نیفتاده بود از دو دسته گرفت و روی سر برافراشت.» (همان: ۵۶۶)

نوع دیگری از خشونت که در این داستان مطرح می‌شود، طرد شدن زن از سوی مرد و ایستادگی زن برای نجات زندگیش است. هر چند آهو تلاش می‌کند، رفتاری فروتنانه پیدا کند، «میران» خود پسندتر می‌شود: «میران همچنان نسبت به وی کم‌التفات و بی‌اعتنا بود. وقتی از دالان قدم به اندرون حیاط می‌گذاشت اصلاً به سمتی که اطاق او واقع شده بود نگاه نمی‌کرد ببیند آنها چه می‌کنند؛ درست مثل یک بیگانه تازه وارد راهش را می‌گرفت و یک سر به اطاق بزرگ می‌رفت.» (همان: ۳۲۵) یا «خونسردی و بی‌اعتنایی مرد نسبت به او سر سوزنی توفیر نکرده بود. دلی که در سینه او می‌تپید گویی یک بار برای همیشه به هما تسلیم شده بود. از صحبت یا حتی رد و بدل کردن یک نگاه با وی طفره می‌رفت. به دل زن حساس و خونگرم، حسرت مانده بود که برای نمونه یک بار او را به اسم صدا بزند.» (همان: ۴۴۲)

رانده شدگی محصول خشونت و نشانگر این نکته است که همه زنان از بی‌توجهی و فقدان روابط جنسی توأم با عشق در رنجند: «سید میران هنوز دلش به او نرم نشده بود و شب‌ها را همچنان در اطاق بزرگ پیش هما می‌گذراند. نوبت که به هم خورده بود به کنار، پنداری اصلاً فراموش کرده بود که غیر از هما در آن خانه زن دیگری نیز داشته است یا دارد. با این ترتیب آیا زن ستم دیده می‌توانست خونسرد بماند و غصه نخورد.» (همان: ۳۲۹-۳۰)

به دوش کشیدن بار اقتصادی

اکثر زنان این رمان در بهبود نسبی شرایط اقتصادی خانواده سهم هستند: خورشید که علاوه بر کمک به آهو در کارهای خانه، در بیرون از منزل، اتوکشی می‌کند؛ هاجر زن میرزا نبی لواش پز که در خانه برای شوهرش جوهر می‌کوبد؛ ننه بی بی و دخترش که چون مرد نان آوری نداشتند در کارهای خانه به آهو کمک می‌کردند و ننه بی بی علاوه بر این برای رشته بری به خانه دیگران نیز می‌رفت؛ حتی خاله بیگم، مادر خورشید و گل محمد که در واقع روزنه ثابت امید دو خانواده بود و با کار دوک ریزی به اقتصاد خانواده کمک می‌کرد، سال‌های قبل از زمین گیر شدنش نیز در کار دلالی اسباب خانه بود، نمونه‌هایی از زنان این رمان هستند که دوشادوش مردان خود و چه بسا یک تنه چرخ اقتصاد خانواده را می‌گردانند. سرآمد همه این زنان آهوست که با تلاش و فداکاری هایش میران بیکار و بی پول را به جایی می‌رساند که زندگی آرام و مرفه‌ی داشته باشد. آهو از خاله اش تشتی برای خمیر کردن و ساجی برای نان پختن به امانت گرفت و به هر جان‌کنندی بود سرنبش چهار سوق دکانی علم کردند. اگر تجربه گذشته آهو به حساب نمی‌آمد در حقیقت آنها از هیچ شروع کرده بودند. هنوز که هنوز بود آهو سربند و نیم تنه گردی آن زمان خود را که رخت عروسی و در عین حال لباس کارش بود محض یادگار در صندوق نگه داشته بود. روزها هنگامی که میران پی هیزم یا آرد ارزان به سراب و سر راه‌ها به بزرگیری می‌رفت، این زن مثل یک مرد در دکان می‌ماند؛ با گوشه‌ای از سربند کردیش جلوی دهان و بینی را می‌پوشاند؛ آستین‌ها را تا آرنج بالا می‌زد، نام خدا را بر می‌آورد و مشغول به کار می‌شد. خودش خمیر می‌کرد، خودش چونه می‌گرفت و خودش نیز نان می‌پخت و می‌فروخت. آهو نان‌هایی می‌پخت مثل ورق گل که با لواش اشتباه می‌شد. دو سال و نیم به این ترتیب گذشت. سید میرانی که در آغاز به اکراه و با اصرار زن تن به کار جدید داده بود، اینک تشویق شده بود. زن و شوهر بی آن که بفهمند خستگی یعنی چه، روزها کار می‌کردند و شب‌ها، تابستان و زمستان، در همان دکان می‌خوابیدند. نتیجه دو سال و نیم عرق ریزی و تلاش مستمر آنها که دست کمی از ریاضت نداشت، غیر از کاسه و کوزه و وسایل اولیه‌ای که برای همان

زندگی سرپایی فراهم کرده بودند، سیصد تومان پول نقد بود که پنجاه تومانش در دست آنها می‌گشت و باقی را آهو در دکان چال کرده بود. این پول، نه پول بلکه شیرۀ جان دو جفت و به خصوص آهو بود؛ سرمایه‌گرافی بود که از لای دو انگشت مبارک، منظرۀ امیدبخش آینده را به آنان نشان می‌داد؛ همان آینده‌ای که پیش از آن برای میران غریب و بی معنی می‌نمود. اگر آن پول نبود او اکنون چه بود؟

مسأله چند همسری

در این رمان آیین چند همسری و شریک گرفتن برای همسر یا به اصطلاح هوو به شیوه‌های بسیار خوب و مؤثر نشان داده شده است. نویسنده در بسیاری از موارد، حالات عاطفی دو هوو را موشکافی می‌کند و به نوعی از تحلیل روانشناسانه بهره می‌جوید. روحیات، منش‌ها و اطوارهای زنان را زیبا، دقیق، واقعی و دلنشین بیان می‌کند. حسادت، نیرنگ، دلفریبی و تهدید و... همه صفاتی هستند که نویسنده با تحلیل روانی، آنها را به تصویر می‌کشد. با ورود هما به خانه سید میران، خانه صحنۀ تنازع بقایی وحشیانه می‌شود، هما به عقد میران در می‌آید و هووی رسمی آهو خانم می‌شود. آهو خانم صبورانه از کانون خانواده گمی اش دفاع می‌کند و هما با حوصله به راندن او از صحنه مشغول می‌شود. اما دفاع یأس آمیز آهو توسل به همسایگان و دوستان، دعا، نذر و جادو نتیجه‌ای نمی‌دهد و او روز به روز بیشتر عقب نشینی می‌کند. «آهو خواه ناخواه می‌بایست به زندگی هووداری که شوهرش به او تحمیل کرده بود تن در دهد، بسوزد و هر طور هست با وضع جدید بسازد. اگر سید میران مردی بود که شاهین عدل و انصاف را در میان دو همسر راست نگه می‌داشت و اگر هما به حق خود قانع بود او چندان غمی نداشت؛ اما نه شوهرش چنان مردی بود نه هوویش چنین زنی.» (افغانی، ۱۳۹۵:

(۳۳۹)

از سوی دیگر هما، تا زمانی که میران را با خود به محضر نکشاند، دلش در بیم و هراس آن لحظه حساس بود که خواه ناخواه چشمش در چشم آهو می‌افتاد، اکنون که دیگر همه

چیز به پایان رسیده بود این بیم و هراس جای خود را یک باره به شهامت و جسارتی بی محابا داده بود که از نیروی غریزی دفاع از خود سرچشمه می‌گرفت. او به خوبی می‌دانست که آهو خانم ساکت نمی‌نشیند و این تازه آغاز مبارزه بود. هیچ زن شوهرداری از آن بردبارتر و زیون‌تر نیست که وجود هوو را دست کم بی‌گفتگو و بغض و حسد به خود هموار کند، این بود که هما خواه ناخواه خود را برای هر نوع پیشامد و مشاجره‌ای آماده کرده بود. هما با خودخواهی‌ها، انحصارطلبی‌ها و بهانه‌جویی‌های زنانه، میران را کاملاً تسلیم محض خواسته‌ها و عیاشی‌های خود می‌کند. میران دیگر کم‌ترین توجهی به آهو ندارد و وجود او را در آن خانه کاملاً نادیده می‌گیرد. «وضع آهو با سابقه تلخ و شیرین و جانفشانی‌هایش در خانه شوهر، شبیه آدم صالحی بود که پس از مرگ از جلوی میزان عدل الهی سرفراز و روسفید شده باشد اما دژخیمان دوزخ بی‌آنکه گوششان به هیچ‌گونه فریادی بدهکار باشد چهار دست و پایش را گرفته باشند سنگین و سبک بکنند تا عوض بهشت به قعر جهنم پرتاب کنند.» (همان: ۳۳۰)

این موضوع از نظر زنان همسایه نیز سخت مورد تقبیح قرار می‌گیرد. از نظر آنان چند همسری در حق زن، پست‌ترین حقارت‌ها و بدترین ستم‌هاست. بنا بر این مردی که چنان جفایی نسبت به زنش روا دارد از کوچکترین عاطفه انسانی بویی نبرده است. حتی مادام همسایه ارمنی از تعدد زوجات و خشونت با زنان به شدت انتقاد می‌کند: «دو زن گرفتن در اسلام خیلی بد رسمی است و از آن بدتر کتک زدن زن.» (همان: ۳۲۳)

نتایج

- شخصیت‌های زن در دو رمان منتخب این پژوهش، به جایگاه‌های اجتماعی متعالی و شرافتی و صف‌ناپذیر دست یافته و غالباً در خانواده‌های خود نقشی سازنده را ایفا می‌کنند.
- نویسندگان این دو اثر تلاش دارند تا علاوه بر ارائه افکار حاکم بر جامعه سنتی ایران، چهره‌هایی متناسب با زنان این جامعه را نیز ترسیم کنند.
- زن داستان‌های دانشور، همان زن ستم‌دیده و فداکار ایرانی است که خانه‌داری می‌کند

و بچه می‌پرورد و به وقت در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت می‌کند. او می‌داند که سیاست، کل زندگانی نیست و به هر حال، مبارزان نیز احتیاج به خوراک دارند و خوراک را کسی باید طبخ کند.

- در جزیره سرگردانی هر جا هستی و زری و مادر بزرگ و حتی عزت الدوله و عشرت هستند، تپش و جوشش زندگانی نیز هست، و جایی که نیستند، زندگی کم رنگ است.

- در این داستان، شاید مردها چون هیچ وقت عملاً خالق نبوده اند، آن قدر خود را به آب و آتش می‌زنند تا چیزی بیافرینند.

- دانشور فقر اقتصادی و فرهنگی، غلبه نظام مردسالار، خودباختگی در برابر فرهنگ و تمدن غرب، مُدپرستی و چشم و هم چشمی و رویکرد ابزاری و شیء انگار جامعه مردسالار به زن را از عوامل آسیب‌پذیری زنان در جامعه ایرانی می‌شمارد.

- علی محمد افغانی اولین نویسنده ایرانی است که زن ایرانی را با تمام ابعاد وجودی، آمال و افکار، حسادت‌ها و هوس‌هایش نشان داد، نویسندگان دیگر معمولاً بر یک بعد از وجود زن تأکید می‌کردند ولی افغانی به طور کامل شخصیت زن ایرانی را در وجود آهو خانم مجسم کرده. «هما» در همین داستان ابعاد دیگری از وجود زن را نمایش می‌دهد.

- تصویری که افغانی از زن ایرانی به دست می‌دهد، واقعی و صادقانه است. در این رمان نمونه‌ای از اکثریت زنهای طبقه محروم، عامی، مظلوم و درمانده اجتماع به نمایش گذاشته شده است.

- نویسنده تنها به مسأله زن هوودار و بدبختی‌ها و رنج‌های او کفایت نکرده، بلکه به طور مؤثری دردمندی، بی حقوقی و توسری خوری او را در جامعه ایرانی نشان داده است. در رمان «شوهر آهو خانم» هم زنی که هووی زن دیگری شده و هم زنی که شوهرش هوو بر سرش آورده، هر دو مظلومند و هیچ یک آزادی و اختیاری از خود ندارند

- در این رمان توصیف کلی درباره زن بسیار تحقیر آمیز است. زنان آدم‌هایی سطحی و شتاب‌گرا و از بار اندیشه و خرد بهره‌ای ندارند.

منابع و مآخذ

- افغانی، علی محمد. شوهر آهو خانم، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۵.
- تیلا، عباس. زن در آیینۀ تاریخ. تهران: نشر صنوبر، ۱۳۷۱.
- خسروی، زهره. مبانی روان‌شناختی جنسیت. تهران: انتشارات وزارت علوم تحقیقات، ۱۳۸۲.
- دانشور، سیمین. جزیره سرگردانی. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۵.
- دستغیب، عبدالعلی. کالبدشناسی رمان فارسی. تهران: نشر حوزه هنری، ۱۳۸۳.
- دوبوار، سیمون. جنس دوم، ترجمۀ قاسم صفوی، جلد ۲. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲.
- دهباشی، حمید. حجاب چهره جهان بر ساحل جزیره. تهران: نشر سخن، ۱۳۸۳.
- راسل، برتراند. قدرت، ترجمۀ نجف دریابندری. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۷.
- سیانلو، محمدعلی. نویسندگان پیشرو ایران. تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۱.
- سلیمانی، بلقیس. تفنگ و ترازو. تهران: نشر روزگار، ۱۳۸۰.
- شریعتی، علی. زن (فاطمه فاطمه است). تهران: نشر چاپخش، ۱۳۸۶.
- شعبانی، رضا. مبانی تاریخ اجتماعی ایران. تهران: نشر قومس، ۱۳۸۱.
- علی‌زاده، فروغ. زن در ایران باستان. تهران: نشر آوش، ۱۳۷۷.
- فتاحی‌زاده، فتحیه. زن در تاریخ و اندیشه اسلامی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۹۰.
- کدیور، جمیله. زن. تهران: نشر اطلاعات، ۱۳۷۵.
- کلرو آلاس، پاملا آبرت. جامعه‌شناسی زنان، ترجمۀ منیژه نجم عراقی. تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
- کهدویی، محمد کاظم و شیروانی، مرضیه. «شخصیت‌پردازی قهرمان زن در رمان‌های شوهر آهو خانم و سوشون». نامه پارسی، سال ۱۴، شماره ۴۸ و ۴۹، بهار و تابستان ۱۳۸۸.
- گیدنز، آنتونی. جامعه‌شناسی، ترجمۀ منوچهر صبوری. تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
- محمودیان، محمدرفعی. سیمای زن در ادبیات داستانی مدرن. تهران: مجله زنان، ۱۳۸۰.

Analyzing the confrontation of women with discrimination and social violence in two novels, Wandering Island and Ahokhanam

Shabnam Nikzad¹, Mohammad Reza Shad Manamen Ph.D^{2*},
Thoraleh Norouzi Davoodkhani Ph.D³, Khodabakhsh Asadollahi Ph.D⁴

Abstract

In recent decades, following socio-political changes and changes in society's attitudes towards women's issues and whispers of their freedom, novelists have paid special attention to the issue of women and the society's attitude towards women's responsibilities and rights is shown in their works. . It is necessary to study the image of women in literature and society; Therefore, in this study, two novels of the wandering island of Simin Daneshvar and Aho Khanum's husband by Ali Mohammad Afghani were examined. The purpose of criticizing these two works is to examine the confrontation between women and their discrimination and social violence. The issues discussed in this article are: manifestations of patriarchy, violence against women, society's attitude towards women, belief in male superiority, female weakness, feminism, and so on. Sociological books have been cited in these studies. At the end, the issues discussed in the stories are compared with each other and it is determined which of the elements is more colorful and which is less prominent in each story. The results showed that in both novels, society's negative view of women and the unequal situation between women and men is the main cause of violence and discrimination against women.

Keywords: Woman, Violence, Tradition, Wandering Island, My Deer Husband.

-
1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Khalkhal Branch, Islamic Azad University, Khalkhal, Iran.
 2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khalkhal Branch, Islamic Azad University, Khalkhal, Iran. (Author)
 3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khalkhal Branch, Islamic Azad University, Khalkhal, Iran.
 4. Professor, Department of Persian Language and Literature, Khalkhal Branch, Islamic Azad University, Khalkhal, Iran.